



گفت و گوی ایرانیار با امیرحسین امیرجلالی (نقاش)
بال هایی که به خواب رنگ طعم بیداری می دهند

۱۸۴۰۹

جمعه ، ۱۳ اسفند ۱۳۸۹ ، ۱۵:۴۲

با حضور من سکوت محیط می شکند ، وارد فضای شده ام که حس خاصی نسبت بدان دارم .



محیطی جان یافته در میان خلاقیت و شعور محیطی که رنگها صادقانه

دلربایی می کنند و ترنم ملایمی از موسیقی به قصد بیداری و پرواز نورهای محدود دوست داشتنی را به جلوه گری و طنازی اشارت طرح و رنگ می خواند

اینجا آتلیه هنرمندی است که با درک ویژه ای از حیات بشری به خلق آثار خویش پرداخته ، هنرمندی که فلسفه و نقاشی را در تعریفی خاص به هم پیوند داده است؛ امیر حسین امیرجلالی متولد بهمن ماه ۱۳۴۴ که ۲۷ سال است به صورت حرفه ای به نقاشی پرداخته و نقاشی حرفه ای را با آثار کلاسیک شروع و شیوه رئالیسم را پیشه کار خود کرده است

به مرور با کپی و مطالعه کار استادان برجسته اروپایی به کارش ادامه داد در سال ۷۷ بود که متوجه تحولی در کار خود شد و تصمیم گرفت در قالب جدیدی به کار خود ادامه دهد

ایرانیار با این هنرمند به گفت و گو نشسته است آنچه در زیر می خوانید چکیده آن گپ و گفت است

*چگونه و با راهنمایی چه کسی با تکنیک و سبک نقاشی کلاسیک و شیوه رئالیسم آشنا شدید؟

نزد چند تن از اساتید گرامی که شاخص ترین آنها استاد «رحیم نوسی» هستند آموزش دیدم ،وی تکنیک آموزش نقاشی و استفاده از ابزارهای مختلف را به صورت حرفه ای به من آموخت و این موضوع سبب شد تا من توانایی این را پیدا کنم که در واقع بیان ایدئولوژی هنری خود را در نقاشی به تصویر بکشم

شدید؟

*چطور شد که به سبک سورئالیسم علاقمند

سال ۱۳۷۷ بود که نخستین اثر فرا واقعی (سورئال) خود را شروع کردم و به واسطه علاقه بسیاری که به فضای خارج از زمین داشتم و بر این باور بودم و هستم که بشر می بایست همواره از فراز به فرود نظر بیندازد و تنها در این صورت خواهد بود که نگرش او به حیات تغییر خواهد کرد. به عنوان مثال نخستین فضاوردی که از کره ماه به زمین نگاه کرد و آنرا دید، این گونه این فضا را توصیف کرد که یک گوی آبی رنگ به اندازه یک توپ تخم مرغی را دیدم با خود گفتم ای کاش کسانی که هم اکنون در حال تصمیم گیری برای مردم کره زمین هستند همچون من آنرا می دیدند تا ببینند کره ای که در آن زندگی می کنند چقدر کوچک است، آنقدر کوچک که در فضای لایتناهی کهکشانشان از نظرها محو می شود . آیا واقعا این درست است که کوچکی خود را در جهان هستی درک نکنیم و نسبت به هم ظلم روا کنیم من نیز به چنین نگاهی معتقدم می خواهم از بالا به زمین نگاه کنم برای تحقق این نگرش به سورئالیسم پرداختم چون می بایست فرا واقعی کار می کردم از جهتی نیز باید به فلسفه آینده نگری و «فیوچرسم» متعهد می بودم که در واقع هدف آن ترسیم آینده ای بهتر برای بشر است و از این طریق سورئالیسم خود را بر

پایه آن ترسیم کردم. تمامی این عوامل را به صورت خودآگاه بدست نیاوردم در واقع این توان ناخودآگاه باعث رجوع به این سبک توسط من بود. البته با توجه به توانایی در تکنیک. می‌توانم بگویم تقریباً نخستین کار سورئال من خلق خودآگاه من نبود. کار دقیقاً بوجود آمد و متولد شد. به قول یک فیلسوف آلمانی (فردریش نیچه) من کتاب کسانی را نمی‌خوانم که اراده کرده اند کتابی بنویسند بلکه کتاب کسانی را می‌خوانم که اندیشه‌های آنها به یکباره به کتابی تبدیل شده است. بنابراین تابلوهای من با اراده من شکل نمی‌گیرند، این اندیشه من است که به تابلو تبدیل می‌شود. پس همیشه بکر و به روز است و کسانی که از نمایشگاه هایم دیدن می‌کنند. حتماً تأثیرات آنرا در خود خواهند دید. به قولی دکورازه می‌شوند همچون دیدن فیلم‌هایی که در بیننده کشش خاصی ایجاد می‌کند و بیننده با تغییر روحی سالن سینما را ترک می‌کند و زمینه ای برای فکر کردن و متمایز شدن ایجاد می‌کند و این گونه فیلم‌ها به صورتی انگشت شمار تولید می‌شوند.

*** در آثار شما نیز به این موارد توجه شده است ؟**

بلی، من نیز سعی دارم اینگونه با مخاطبینم ارتباط برقرار کنم. انسان‌ها داستانی دارند و آن این است که به خیلی از دالان‌های ذهن و وجودشان نوری برخورد نکرده است. هدف من این است که کاری کنم که به آن دالان‌های تاریک وجودشان نور بتابانم و در درون آنها تحول ایجاد کنم. این کار در بسیاری مواقع احوال آنان را بد می‌کند زیرا تا بحال به دالان‌های زیادی از وجودشان پی‌نبرده اند آنگاه است که تحت تأثیر عدم آگاهی خود قرار می‌گیرند که البته با گذر از مرحله اول پس از مدتی با آگاهی بدست آمده همراه شده و بر خود مسلط می‌شوند و از رایحه دل انگیز آن لذت می‌برند.

*** تأثیرات هنرمندان کلاسیک معاصر همچون استاد نوسی را بر کار خود چگونه می‌بینید؟**

آشنایی با هنرمندان کلاسیک به ویژه ستاد نوسی برایم بار مطالعاتی فراوانی داشته است که می‌توانم به آشنایی با تکنیک‌های ویژه این‌گونه از نقاشی‌ها همچنین شناخت رنگ و ساختارهای و ابزارهای متفاوت و ساخت و ساز که در نقاشی کلاسیک بسیار حائز اهمیت است اشاره کنم زیرا این موارد حداقل چیزی بوده که من در این روند از آن برخوردار شدم همچنین در حوزه نقاشی می‌توان به تعداد فراوانی از اسامی اشاره کرد که از قدرت و خلاقیت فراوانی در خلق آثار به این سبک برخوردار هستند.

*** در مورد محتوای آثارتان توضیح دهید**

به طور کلی اینکه من در کارهایم راجع به یک روش یا شیوه جدید در مورد زندگی صحبت می‌کنم. راهی است که به ما ارث نرسیده باشد. راهی که خود ما بدان دست یافته باشیم از مینایی ترین ابزارهای ما را تا این زمان به حرکت انداخته و آسایش و امنیت را برپایمان فراهم کرده و آن چیزی جز اندیشه و خردمندی نیست. بزرگترین معضل بشری این است که بسیار زیاد به احتیاجات و حوایج خود رجوع می‌کند. بنابراین همیشه حوایج او را به سمت واقعیت هدایت نمی‌کنند بلکه او را به سمت حقیقت یا آنچه دوست دارد، هدایت می‌کنند. نظر من بیشتر این است که اگر بشر بخواهد بقای خودش را حفظ کند باید تمامی حواسش به واقعیت باشد یعنی آنچه که هست و برای آنکه با واقعیت تطبیق پیدا کند راهی جز اندیشه گرایی ندارد. اندیشه کارش این است که می‌تواند طول عمر نسل بشر را زیاد کند تا بقای خودش را این چنین حفظ کند حتی در میان هنرمندان، آهنگسازان، فیلمسازان و در مواردی شاعران افرادی هستند که از این سبک استفاده می‌کنند. البته ممکن است از نظر محتوای ژرف نگرانی نقاط ضعفی داشته باشند. اینان افرادی هستند که به آینده بشری نگاه می‌کنند. باید به جمله‌ای از فردریش نیچه اشاره می‌کنم و آن اینکه: «آنکس که بر فراز بلندترین کوه‌ها رفته باشد خنده می‌زند بر تمامی نمایش‌های غمناک و جدی بودن‌های غمناک». در واقع من ابتدا باید به فضیلتی دست یابم که بتوانم به بالاتر از خودم دست بیابم و برتر از خودم بیاندیشم. تنها در آن صورت است که می‌توانم به راه حل‌های اندیشمندانه‌ای برای ادامه بقای خود و تثبیت وجود و ماهیت انسان دست پیدا کنم و به راه و روش‌های نوینی برسم که در آثارم بدان پایبند بوده‌ام.

*** در مورد نقاشان سورئالیسم معاصر چه نظری دارید؟ آیا فرد خاصی برایتان مطرح است که کارش را بیش از دیگران بپسندید؟**

برای پاسخ به این سوال می‌بایست نخست در مورد نقاشان سورئالیست ایران صحبت کنیم. نقاشان سورئال در آثار خویش عوامل کاملاً رئال را با هم ترکیب می‌کنند و حاصل تفکر خویش را با توجه به قوائد این سبک بر روی سطح یا زمینه به اجرا در می‌آورند. هر کدام از این آثار می‌تواند دارای عمق و ژرفای خاصی باشد که متأسفانه من آن عمق و ژرفای لازم را که منبعث از بطن فلسفی و ایدئولوژیک هنرمند است در آثار ایشان نیافته‌ام در حقیقت ندیده‌ام که این آثار حرف خاصی داشته باشد که تحولی در انسان یا بهتر بگویم بیننده آثار رخ بدهد. در مورد هنرمندی که سبک او را می‌پسندم باید بگویم آثار استاد طاهای بهبهانی، که در حقیقت کارهای ایشان و خودم را نزدیک به هم می‌بینم بیش از دیگران می‌پسندم و وی را هنرمند سورئالیستی می‌دانم که با فلسفه اعتقادی خود به محتوا می‌پردازد و المان‌هایی خلق کرده است که تقریباً در نزد سورئالیست‌های معاصر ایرانی دیگر نیافته‌ام.

*** در بین نقاشان سورئالیست غربی چه کسانی مورد توجه شما هستند؟**

البته همیشه به آثار «سالوادور دالی» و «رنه مارگریت» علاقه مند بوده‌ام و از هنرمندان معاصر نیز در حال حاضر کارهای «پل گوگر» را می‌پسندم اگر چه فکر می‌کنم محتوای کارهای این هنرمند مقداری هالیوودی است اما خلاقیت خوبی دارد و در خلق المان‌های فضایی تبحر خاصی دارد و موجودات جدیدی را به تصویر می‌کشد.

*** در بین آثار شما نقش پررنگ بکارگیری مبانی و اصول آکادمیک هنرهای تجسمی مشهود است، نظرتان در این مورد چیست؟**

در واقع شما باید توانایی استفاده از تکنیک‌هایی را که آموخته‌اید، داشته باشید به طوری که من از یک مرغ معمولی نمی‌توانم توقع پرواز داشته باشم ولی از یک شاهین این توقع زیادی نیست با اینکه هر دوی این پرندگان دارای بال هستند و لیکن آناتومی و فیزیک بدنی مرغ معمولی برای پرواز طراحی نشده است، بنابراین هنرمند واقعی کسی است که شرایط پرواز را دارد و هنگامی که باد زیر پر او می‌افتد، پرواز می‌کند و عاشقانه این کار را انجام می‌دهد. این توانایی پرواز در هر کسی وجود ندارد. در حقیقت دسترسی به این توانایی‌ها بود که به من بال پرواز داد و جذابیت وصف ناشدنی کارم را برای من به ارمغان آورد. من روزی ۱۲ ساعت نقاشی می‌کنم و در تمامی این اوقات به چیز دیگری فکر نمی‌کنم. تمامی تمرکز روی اثری است که می‌خواهم خلق کنم.

*** به نظر شما هنر چیست و هنرمند کیست؟**

به نظر من هنرمند یک فرد خاص است با نیرویی که از آغاز خلقتش در او قرار داشته است و مثل یک گیرنده خاص در وجود اوست که تصاویر خاطرات و عناصری را که در بخش ناخود آگاه و بصورت ژنتیک به او رسیده در بر می‌گیرد. از ترکیب این بخش با بخش خودآگاه هنرمند که از طریق فراگیری یا آموزش و تجربه بدست می‌آید هنرمند بوجود می‌آید. در حقیقت یک عنصر درونی و ژنتیکی اصل اساسی پیدایش هنرمند است این پدیده می‌تواند با دست یابی هنرمند به مدارج تحصیلی آموزش‌ها و شناخت‌های متفاوت در عرصه هنر تقویت گردد نه موجب بوجود آمدن او شود. به عنوان مثال آیا شاعر بزرگی را می‌شناسید که شهرت و اعتبارش را به صرف داشتن مدرک تحصیلی بدست آورده باشد؟ فاندتا چنین نبوده این خصوصیت در تمامی هنرها و نزد تمامی هنرمندان باید اپیدمی باشد. بنابراین توانایی این کار بسیار بسیار خاص است. به عنوان مثال کارهای من در عین حال که دارای هندسه پیچیده ای است اصلاً انود از پیش تعیین شده‌ای ندارد و کاری کاملاً فی‌البداهه و به قول غربی‌ها *latonce* است. در حقیقت یک ارتباط ماورائی من را به سمت خلق اثر هدایت می‌کند. در ضمن به نظر من هنر ابزار و وسیله‌ای است که انسان بتواند با آن حرفی را بیان کند که تا به حال گفته نشده است، کاری که من به عنوان یک نقاش انجام می‌دهم با هیچ کلامی قابل انتقال به دیگری نیست یعنی حس و حالی که توسط یک تصویر به دیگری منتقل می‌گردد متأسفانه اکثر نقاشان یک تکنسین هستند یعنی به فن و مهارت تکیه کرده‌اند چیزی که هر فرد با استعدادی می‌تواند آنرا بدست آورد. برخی نیز نقش یک هنرمند یا نقاش را بازی می‌کنند به قول یکی از فلاسفه اکثر مردم فرق بین کسی که آب را گل آلود می‌کند تا آنرا ژرف کند و کسی که از ژرفا یا هیچ چیزی را خلق می‌کند فرقی قائل نیستند.

*** نظر شما در باره ارتباط بین هنرها چیست؟**

همه هنرها یک چارچوب مشترک دارند اول شناخت و سپس اجرا و محتوای اجرایی، برای نمونه یک موسیقی‌دان در آغاز برای خود شناختی از چیزی که قصد خلق آنرا دارد، ایجاد می‌کند و سپس در پس زمینه بوجود آمده قطعه‌های لازم را قرار می‌دهد کاری که یک نقاش نیز به انجام

